**چكيده**

**اين نوشته برخى موضوعات مهم در زمينه روش‏شناسى را براى خواننده معرفى مى‏كند. در بخش نخست از مقوله روش‏شناسى در مقابل برخى انتقادات رايج دفاع مى‏شود. ارتباط بين روش‏شناسى و رشته‏هايى چون فلسفه، جامعه‏شناسى علم و فن خطابه در بخش دوم توضيح داده مى‏شود. سه زمينه‏اى كه درخور مطالعه بيشتر است در بخش سوم مورد بررسى واقع مى‏شود.**

**اشاره مترجمين**

**روش‏شناسى بطور كلى و روش‏شناسى در اقتصاد بطور خاص از زمينه‏هاى مطالعاتى جديد و نسبتا فراگير در ادبيات علوم اجتماعى و بويژه علم اقتصاد مى‏باشد. در عين حال اختلاف نظر قابل توجهى بين انديشمندان اين رشته وجود دارد. نويسنده اين مقاله (كالدول) به گوشه‏اى از اين اختلافات اشاره مى‏كند. مترجمين ضمن برگرداندن نقطه نظرهاى كالدول به زبان فارسى، سعى مى‏كند در قالب برخى توضيحات، ابعادى از روش‏شناسى اقتصاد را مورد تاكيد قرار دهند. ذكر اين نكته را در اينجا لازم مى‏دانيم كه مقاله حاضر در ابتدا به حملات تئوريكى‏اى اشاره مى‏كند كه مخالفان روش‏شناسى قبل از دهه 1990 بيان داشته‏اند. در حال حاضر بسيارى از حمله كنندگان ياد شده از استفاده كنندگان فعال مباحث روش‏شناسى هستند. زيرا انتشار مقاله مربوط به سال 1990 مى‏باشد و از آن تاريخ تاكنون (آستانه سال 2000)، تحولات زيادى در زمينه روش‏شناسى بوقوع پيوسته است. ضمنا كليه پاورقى‏ها توسط مترجمين تدوين گرديده است.**

**بخش اول - اصولا اهميت روش‏شناسى چقدر است؟**

**در نشستهاى «انجمن تاريخ علم اقتصاد»، در بهار 1989 جلسه‏اى تحت اين عنوان برگزار شدكه «آيا اصولا روش‏شناسى براى اقتصاددانان و صاحب نظران تاريخ عقايد اقتصادى، اهميت دارد؟» برخى شركت كنندگان پاسخ منفى دادند. من بعنوان يك شاهد در آن جلسه نااميد بودم و البته نه بخاطر اينكه مطالعات روش‏شناسى مورد حمله واقع مى‏شود، بلكه بخاطر اينكه اين حملات به نحوى ريشه‏كن كننده و براندازنده مطالعات مذكور به حساب مى‏آمد.**

**نگرانى عمده‏اى كه به نظر مى‏رسيد اين بود كه بسيارى از اقتصاد دانان فكر مى‏كردند مطالعات روش‏شناسى، هدر دادن وقت است. حتى يكى از اعضاى ميزگرد مطرح كرد كه: ادامه تحقيقات روش‏شناسى قابل قبول است، و لكن مناسب است كه آنها را با نام ديگرى عرضه كرد، به اين منظور كه مشكلى براى اقتصاددانان همقطار ما نداشته باشد. (4)**

**در ابتدا بدون ترديد بايستى بيان شود كه حداقل بسيارى از اقتصاددانان در آمريكا نسبت‏به روش‏شناسى بى تفاوت هستند و بسيارى از بقيه آشكارا نسبت‏به آن عناد مى‏ورزند به درستى توضيح اين گرايش‏ها موضوع درخور مطالعات مستقلى است. اما (حداقل در حال حاضر) وجود آنها را بايستى پذيرفته شده تلقى كرد.**

**در اين بخش، نخست‏به بررسى برخى ايرادات متداول‏تر كه توسط اقتصاددانان عليه روش‏شناسى مطرح شده است مى‏پردازم، سپس سعى مى‏كنم به آنها جواب دهم. هدف من اين است كه به اقتصاد دانان منصف نشان دهم كه مطالعات روش‏شناسى الزاما يك تخصيص نامتناسب از منابع (فكرى كمياب) نيست.**

**روش شناس اقتصاد...**

**پنج مورد از رايج‏ترين ايرادات نسبت‏به روش‏شناسى (عليرغم وجود ايرادات ديگر) عبارتند از:**

**1 - شخص نمى‏تواند از طريق روش‏شناسى، علم اقتصاد را فراگيرد، بلكه مى‏تواند از راه كاركرد علم اقتصاد، آنرا فراگيرد.**

**شناخت روش‏شناسى نه شرط لازم و نه شرط كافى براى اقتصاددان شدن است. با فرض اينكه زمان يك منبع كمياب است، دانشجويان بهتر است آنرا براى ماهر شدن در نظريه اقتصادى، اقتصاد سنجى، و زمينه‏هاى عملى گوناگون ديگر صرف كنند تا اينكه خود را در جدال مربوط به موضوعات غير قابل اندازه‏گيرى روش‏شناسى، سردرگم كنند.**

**2 - صاحب نظران روش‏شناسى (با ادعا و بزرگ بينى) تلاش دارند [به زعم خود] چگونگى كاركرد اقتصاد را به اقتصاددانان بگويند.**

**بسيارى از تجويزهاى روش‏شناسى مبتنى بر تذكرات فلسفى پيرامون بهترين روش [شناسايى] چگونگى كاركرد علم است. اما فلاسفه چه شناختى از علم اقتصاد دارند. الگوهايى كه فلاسفه تدوين مى‏كنند، با اقتصاد صورت بندى ذهنى نشده است. و در واقع اغلب آنها با موضوعاتى كه دغدغه‏هاى اصلى اقتصاد دانان است، برخورد خيلى كمى دارند.**

**گاهى اين بحث‏ها به نوعى زير سؤال بردن ساده مطالعه فلسفى، تحويل برده مى‏شود. اما اين مى‏تواند همچنين در قالب پيچيده‏ترى مطرح باشد كه در آن استدلال صاحب نظران فلسفه علم و فلسفه تاريخ (مانند كوهن، فاى رابند و رورتى)، عليه انديشه‏هاى اثبات‏گرايى و پوپرى يا موضوعات زيادى از خود روش‏شناسى (5) بكار رفته است.**

**3 - بحث‏هاى روش‏شناسى در بين تحقيقات سنتى رقيب در اقتصاد، عقيم هستند: آنها هرگز نتايج قطعى بدست نمى‏دهند.**

**اكنون روش‏شناسى، نارسا تشخيص داده شده است. زيرا ناتوان از ارائه راههايى براى تصميم‏گيرى در بين ادعاهاى رقيب مى‏باشد. اين ديدگاه اولين بار احتمالا توسط «شومپيتر» در ارجاع به كتاب «جدال روشها» (6) مطرح شده است.**

**4 - تنهاگروههاى فرعى و حاشيه‏اى [ناراضيان نسبت‏به جريان اصلى] به روش‏شناسى علاقمند هستند.**

**اقتصاد دانان اصلى خود را با اقتصاد كاربردى مشغول مى‏سازند. تنها كسانى به روش‏شناسى توجه دارند كه منتقد خيل حاكم اقتصاد دانان هستند. حال خواه ماركسيست‏ها، طرفداران مكتب اطريشى يا نهادگرايان يا مابعد كينزيها يا امثال آنها باشند. چنين گروههايى نگران روش‏شناسى هستند، زيرا آنها اغراض و اهداف خاصى دارند. اقتصاد دانان حقيقى، خود اقتصاد را مطالعه مى‏كنند در حاليكه ناراضيان عمدتا در مورد چگونگى مطالعه آن بحث مى‏كنند.**

**5 - چون معلوم است كه اقتصاد چيست، بنابراين روش‏شناسى امر زايدى است.**

**اين بدون شك اساسيترين ايراد است. اگر شخصى فكر كند كه فهميدن علم اقتصاد دشوار نيست، براى او مطالعه روش‏شناسى بايستى به منزله هدر دادن وقت تلقى شود.**

**هر چند ايرادات مذكور به طور اغراق‏آميزى ارائه شده‏اند، اما زيادهم بى مورد نيستند گرچه براى هر يك جوابى وجود دارد، اما هر يك عنصرى از حقيقت را هم در بردارند.**

**رد ايراد اول [اينكه از طريق روش‏شناسى نمى‏توان علم اقتصاد را آموخت]**

**اينكه يك شخص نمى‏تواند چگونگى اقتصاد را بوسيله مطالعه روش‏شناسى ياد بگيرد يك حقيقت است. اصولا وضعيت عكس است. يعنى شخص قبل از اينكه اميدوار به سهم داشتن در گسترش ادبيات روش‏شناسى باشد، مى‏بايست اقتصاد را بطور كامل بشناسد. اگر ما اين را بپذيريم كه بهترين راه ياديگرى كاركرد اقتصاد بوسيله مطالعه اقتصاد است، اينكه آنرا ايرادى عليه روش‏شناسى تلقى كنيم، دو مشكل دارد:**

**مشكل اول اين است كه به منظور موجه بودن اين استدلال بايستى اقتصاد يك رشته يكنواخت و همگون باشد. اگر در مورد ميزان اطلاعات اقتصادى يك اقتصاددان توافق وسيعى وجود داشته باشد، به نظر خواهد رسيد كه روش‏شناسى يك زمينه مطالعاتى غير ضرورى است. روش‏شناسى زمانى موجه است كه نسبت‏به محتويات، قلمرو و روشهاى اقتصاد توافقى وجود ندارد.**

**البته اقتصاددانان راجع به همگونى رشته اختلاف نظر دارند. يك دليل براى اينكه بسيارى از اقتصاددانان آمريكا كاربردى براى روش‏شناسى قايل نيستند، اين است كه آنها اقتصاد را رشته‏اى تثبيت‏شده [و يكنواخت] تلقى مى‏كنند. روشن شدن و جا افتادن اين ديدگاه نياز به مطالعه بيشترى دارد.**

**مشكل ديگر و اساسيتر اين است كه ايراد فوق درك نادرستى از هدف مطالعه روش شناختى دارد. هدف اين نيست كه چگونگى كاركرد اقتصاد را ياد بدهد. بلكه روش‏شناسى براى كمك به شخص است تا در مورد آنچه منظور از اقتصاد است، دقيقتر فكر كند و كاربرد اقتصاد را با تمام تنوعش بهتر درك كند. نمونه سؤالاتى كه روش شناسى پاسخ مى‏دهد اينها هستند:**

**اقتصاد توجهش را به چه موضوعاتى متمركز مى‏كند؟ كدام را فراموش مى‏كند يا آنرا غير مهم تلقى مى‏كند؟ ويژگى‏هاى رويكردهاى آنها چيست؟ و چه ارزشى براى آنها قايلند؟ بهترين راه مشخص سازى ساختار نظريه‏هاى اقتصادى چيست؟ چه تفاوت و تشابهاتى بين كاركرد نظريه پردازان و اقتصاد دانان تجربى وجود دارد؟ چگونه بين اقتصاد وساير علوم اعم از اجتماعى و فيزيكى مقايسه مى‏شود؟**

**من برخى پيشنهادات را در جاى ديگر با جزئيات بيشتر توضيح داده‏ام كه چگونه روش‏شناسى انجام شود (يك برنامه فرا روش شناختى كه من در آغاز آنرا تكثرگرايى روش شناختى ناميدم، اما بهتر است تكثرگرايى انتقادى ناميده شود). اين موضوع را نمى‏خواهم تكرار كنم بجز اينكه دو نكته را مطرح كنم:**

**اول انكه، تكثرگرايى انتقادى تعريف روش‏شناسى را آنقدر توسعه مى‏دهد كه [حتى] مطالعه چيزهايى مثل فن خطابه، جامعه‏شناسى و تاريخ را نيز شامل مى‏شود. برخى ممكن است‏با من جدل اصطلاح‏شناسى كنند، اما نكته اين است كه اين زمينه‏ها، تنها مكمل براى مطالعه بهتر اقتصاد محسوب مى‏شوند و جايگزين نيستند.**

**دوم آنكه، به منظور درك اين حقيقت كه مطالعه روش‏شناسى عين مطالعه اقتصاد نيست، شخص مى‏تواند بين مسايل مورد توجه يك روش شناس و مسايلى كه يك كارشناس الهيات يا يك صاحب نظر جامعه‏شناسى دين توجه دارد، مقايسه كند. مقايسه ساده است‏شخص، الهيات يا جامعه شناسى مذهب را مطالعه نمى‏كند تا مذهبى‏تر شود، بلكه به منظور درك بهتر پديده‏هاى مذهبى اين كار را انجام مى‏دهد.**

**رد ايراد دوم**

**[اينكه صاحب‏نظران روش‏شناسى ادعا دارند چگونگى كاركرد اقتصاد را به اقتصاد دانان ياد دهند]**

**استدلال دوم (كه روش شناس‏ها با ادعاى زياد به اقتصاد دانان مى‏گويند كه چه كنند) شايد يك واكنش عليه حادثه‏اى خاص و دقيق در تاريخ عقايد محسوب شود. در طول نيمه اول قرن بيستم، ديدگاههاى ظريفى از تجربه‏گرايى و تفاسير پر رنگى از تجويزگرايى در مورد محتويات علم، سيطره بر فلسفه علم داشت. اين ايده‏ها اغلب بطور غير متناسب و به شكل فردى به درون ادبيات روش شناختى در اقتصاد نفوذ كرد. اين اقتباسها گاهى بطور صريح توسط برخى از اقتصاد دانان (مثل مورد فريتز مكلاپ) اعتراف مى‏شد. و گاهى تصرف مربوطه بصورت ناخود آگاهانه بود (مثل مورد ميلتن فريدمن). گاهى اقتصاددان يك نظريه پرداز بود كه تلاش مى‏كرد نشان دهد كه اقتصاد چيست (مثل مورد پل ساموئل سون) و در ديگر وقت مطلب اين بودكه نشان داده شود چگونه اقتصاد مى‏تواند بوسيله دنبال كردن تجويزهاى فلسفى، علمى‏تر شود (مثل مورد هاچيسون يا مارك بلاگ).**

**دلايل زيادى وجود دارد كه چرا روش‏شناسى چنين مسيرى را پيمود. اساسى ترين آنها اين است كه اقتصاد مثل ساير علوم اجتماعى بسيار مشتاق است تا اعتبار نامه علمى خود را تثبيت كند. همانطور كه فيليپ ميروسكى اخيرا نشان داد كه يك راه تحقق اين هدف تطبيق الگوهاى رشته فيزيك انرژى با علم ملالت‏انگيز است. (7) داد سخن دادن خطابه اثبات‏گرايى، دليل ديگر است. دونالد مك لوسكى در ترسيم چگونگى ارتباط برقرار كردن اقتصاد دانان از طريق فوق، صحيح گفته است: ما مسابقات زبانى رسمى زيادى براى كسب اعتبار علمى صورت داديم.**

**اكنون همه مى‏پذيرندكه برنامه اثبات گرا در بسيارى از انواع آن، بانارسايى مواجه شده است و تفسير آثار فلاسفه‏اى مثل «كارل پوپر» و «ايمره لاكاتوش‏» كه راه خود را در اقتصاد باز كرده‏اند، چيز زيادى به ما نداده‏اند. (8) اگر اين درست‏باشد ديگر مناسبتى براى بيان اينكه روش‏شناسى [مقوله‏اى] پر ادعا و خودبين است، وجود ندارد. سؤال مناسب اين است: با فرض فروپاشى اثبات‏گرايى (9) ،روش‏شناسى چه جهتى را بايستى در پيش گيرد؟ اين موضوع در بخش بعدى مطرح مى‏شود.**

**رد ايراد سوم [اينكه روش‏شناسى عقيم است]**

**[اين] درست است كه بسيارى از مباحث روش‏شناسى عقيم است و به نظر مى‏رسد كه پيشرفت در اين زمينه خيلى آهسته صورت پذيرفته است.**

**البته پيشرفت‏خصوصا در دهه اخير و بعد از آن وجود داشته است. در حال حاضر دانشمندان زيادى هستند كه به روش‏شناسى (در وسيع‏ترين تعريف آن) علاقه‏مندند. البته نه بخاطر حمله به آن و يا دفاع از يك برنامه تحقيقاتى خاص، بلكه بخاطر اينكه رشته مورد نظر را بهتر درك كنند. مسايل زيادى وجود دارد كه لاينحل باقى مانده است و راه حلهاى زيادى كه در مرحله پيشنهاد هستند. در حال حاضر روش‏شناسى براى كار، يك زمينه مهيج و پر طراوت است.**

**(در ارتباط با عقيم بودن يك سرى بحثها) مطمئنا اولين موضوع، كشف علت از بين رفتن ارتباط گروههاى رقيب است. آيا علت آن غير قابل اندازه‏گيرى بودن ديدمانهاى نظرى و مفهومى است؟ يا شايد موضوع عميق‏تر از اين است و مواجه با چارچوب‏هاى ماوراى طبيعى معرفت‏شناسى، يا اخلاقى هستيم؟**

**آيا تمايزات حقيقى (كه اين گروهها را از هم جداكند) كشف مى‏شود؟ آيا آنها قابليت هماهنگ شدن دارند؟ آيا حتى ايمان داشتن به يك گفتمان عقلانى در مورد چنين موضوعاتى منطقى است؟**

**رد ايراد چهارم**

**[اينكه كه تنها اقليتى از اقتصاد دانان به روش‏شناسى علاقه دارند]**

**گروههاى بدعت گزار نسبت‏به اعضاى ارتدكس نئوكلاسيك (10) ،علاقه بيشترى به مباحث روش‏شناسى دارند. بخاطر دلايل اشاره شده، روش‏شناسى يك منبع بالقوه ديگر براى ابراز ادعاى غلط بودن نگرش اصلى اقتصاد محسوب مى‏گردد.**

**اما روش‏شناسى در انحصار يك اقليت نيست، بلكه عمده اقتصاد دانان تصميمات و استدلالات روش شناختى دارند و تنها آنرا با اين عنوان ملاحظه نمى‏كنند. (11)**

**[مثلا] وقتى گفته مى‏شود «جورج استيگلر» يا «پل ساموئل سون‏» [نظر] يك نقاد ماركسيست‏يا نهاد گرا را بخاطر غير علمى بودن كنار مى‏گذارند، [در واقع] مبادرت به يك ادعاى روش شناختى كرده‏اند. تصميم در بكارگيرى استراتژى‏هاى الگو سازى و آزمون، اغلب (حداقل در برخى بخش‏ها) مبتنى بر ملاحظات روش شناختى هستند. [در هر حال] روش‏شناسى (مثل تفاسير و برداشت‏ها) همه جا حاضر است و انكار آن افتادن در ابهام [و كج انديشى] است.**

**رد ايراد پنجم [يعنى زايد بودن روش شناسى]**

**مى‏توان پذيرفت كه گر چه روش‏شناسى به اقتصاددان شدن شخص كمك نمى‏كند، اما ممكن است‏به وى كمك كند تاآنچه را اقتصاددان انجام مى‏دهد بهتر درك كند. شخص ممكن است علاوه بر اين قبول كندكه كاربرد روش‏شناسى، لزوما به منزله درگير شدن به ارائه نصيحتهاى متكبرانه يا بكار گرفتن بحث‏هاى بيهوده نيست. حتى ممكن است‏بپذيرد كه بحثهاى روش‏شناسى ويژگى حضور در همه جا را دارد. با اين وجود ممكن است از خود بپرسد كه چرا پاسخ به سؤالات روش شناختى ضرورى است. زيرا هر شخص مى‏تواند ادعا كند كه تمام موضوعات مهم در ذهن هر شخصى بجز فلاسفه بدون پاسخ باقى مى‏ماند; به عنوان مثال هر اقتصاد دانى با احتياط مى‏تواند بگويد كدام اقتصاد خوب و كدام بد است. اگر اين درست‏باشد ديگر به چه دليل ما نيازمندبه مطالعه روش‏شناسى هستيم؟**

**شايد كار آمدترين راه براى رد اين ادعااين است كه از گوينده آن درخواست‏شود يك توصيف از «پديده علمى خوب‏» ارائه دهد. جواب نمونه (كه در فصل اول بسيارى از متون درسى كارشناسى اقتصاد نيز مى‏توان يافت) ممكن است‏شبيه اين باشد: علم نظريه را بكار مى‏برد. نظريه‏ها بخاطر تجريدى بودنشان غير واقعى هستند. ما از طريق آزمون در مورد انتخاب بهترين نظريه اتخاذ تصميم مى‏كنيم. بهترين نظريه‏ها قابل آزمون هستند (يا ابطال پذيرند) و از آزمون‏هاى پياپى جان سالم بدر مى‏برند (تصديق مى‏شوند). اگر گوينده انگيزه جامعه شناختى هم داشته باشد، موضوع را به جامعه علمى نيز مرتبط مى‏سازد [به اين صورت كه از نظر او] علم خوب آن است كه انجمنى از خبرگان رشته مربوطه آنرا تاييد كنند. دو راه براى حمله به اين توصيف وجود دارد:**

**اول اينكه مى‏شود زمينه‏هايى را به اثبات رساند كه عموما علمى تلقى مى‏شوند، اما معيارهاى مطرح شده در بالا را تامين نمى‏كنند. براى مثال: يك شخص مى‏تواند نشان دهد كه گر چه بيولوژى در توضيح اينكه چگونه تغيير و انتخاب تصادفى منجر به تكامل گونه خاصى مى‏گردد، [رشته‏اى] عالى است، در عين حال قادر نيست مسير تكاملى هر گونه را پيش‏بينى كند. اما نشان دادن اين موضوع كه بخش‏هايى از يك تحقيق كه عموما علمى لحاظ نمى‏شود، در يك الگوى «علمى خوب‏» قرار گيرد، خنده آور به نظر مى‏رسد. حال به مشابهت‏هاى بين اقتصاد و طالع بينى توجه كنيد.**

**هر دوى آنها [اقتصاد و طالع بينى]، مبادرت به پيش‏بينى مى‏نمايند. هر دو مى‏توانند به تاييد نظريه‏هاى خود اشاره كنند (اگر چه نتيجه آزمون برخى از نمونه‏ها را تاييد نمى‏كند). ممكن است واژه «پيش‏بينى به گونه‏اى تعريف شود كه گزارشهاى مربوطه قابل مقايسه باشد. اگر چه اقتصاد و طالع بينى هر دو درگير پيش‏بينى هستند، اما معمولا دشوار است كه محققان و متخصصان [آن رشته ها] بيان كنند كه كدام پيامدها (در صورت وقوع) منجر به دست‏برداشتن از تئورى مى‏گردد [و اين در حالى است كه] هيچكدام از آن دو زمينه، مربوط به شرايط خاصى نمى‏باشد: پيش‏بينى‏هاى هر دو مبتنى بر نظريه است. در هر دو مورد، تئورى جنبه غير واقعى دارد (نقادان هر دو رشته متذكر مى‏شوند) تئورى در هر دو مورد به اندازه‏اى پيچيده هست كه براى درك آن متخصص لازم است.**

**در هر دو رشته چيزى مثل انجمن تخصصى شكل گرفته است. اين متخصصها معمولا تمايل دارند، به منظور كسب درآمد، نظريه‏ها را براى افراد نا آشنا توضيح دهند. هر گروه نقادان خاص خود را [نيز] دارد. جمعيت غير متخصص عمده‏اى نيز وجود دارد كه پيش‏بينى‏هاى هر دو گروه را باور دارد. حتى ممكن است در مواردى تاييد شود كه طالع بينى پيروانى بيشتر و با وفاتر از اقتصاد دارد. رونالد ريگان و نانسى ريگان [در اين زمينه] مثال خوبى هستند. ريگان پيش‏بينى‏هاى اقتصاد دانان را باور ندارد در حاليكه همسر او پيش‏بينى طالع بنيان را باور دارد.**

**ما از اين مطالب چه نتيجه‏اى را بدست مى‏آوريم؟ ايا منظور اين است كه بين اقتصاد و طالع بينى تفاوتى وجود ندارد؟ آيا سعى داريم به غلط بين آنها تمايز قايل شويم؟ آيا [نتيجه اين است كه اصولا] چيزى به عنوان علم وجود ندارد؟ و اگر وجوددارد حدود و ثغور آنرا چگونه بايد تعيين كنيم؟ يااينكه تعيين حدود و ثغور علم اهميتى كمتر از پرسشهاى ديگر دارد؟ اينها سؤالاتى است كه از دست اندركاران روش‏شناسى مى‏شود. (12) اينكه برخى اقتصاد دانان در بررسى اين سؤالات وقت صرف نمى‏كنند، قابل درك است [در عين حال] اينكه تصور شود، تمام سؤالات پاسخ داده شده است، نادرست است. هنوز كارهاى فراوانى وجود دارد كه بايستى انجام شود.**

**بخش دوم - مبانى فلسفى، غير فلسفى و ضد فلسفى روش شناسى**

**زوال اثبات‏گرايى اثر عميقى بر فلسفه علم گذارده است. (13) اين زوال منجر به اين شد كه برخى، چارچوب‏هاى فلسفى جايگزينى را براى بررسى علوم مطرح كنند. برخى ديگر استدلال مى‏كنندكه اگر قرار است ماهيت‏بررسى علمى بهتر درك شود، بايستى فلسفه علم بوسيله يك رشته ديگر كامل شود. همچنين طرحهايى وجود دارد كه هدف اوليه آنها كنار گذاردن مقوله معرفت‏شناختى بطور كلى است. برخى اوقات حد فاصلى دقيق بين پيشنهادات مختلف وجود دارد و در موارد ديگر مرزبندى نامعلوم است. در اينجا فقط بخش كمى از ديدگاههاى مهم مورد بررسى قرار مى‏گيرد. هر كدام آنها براى اينكه كار روش‏شناسى در اقتصاد چگونه ادامه يابد، متضمن مطالبى است.**

**الف - مبانى فلسفى**

**در بين الگوهاى مختلف فلسفى سه الگو كه در ادبيات روش‏شناسى انگليسى (14) بحث‏شده است عبارتند: از ساختارگرايى، تفسيرگرايى و واقع‏گرايى. اولى كه شايد يك تكنيك خنثى از نظر فلسفى باشد (تا اينكه در بر گيرنده يك ديدگاه جامع فلسفى)، توسط «هندز» مورد بررسى قرار گرفته است. دومى كه اخيرا با نگرش اتريشى در اقتصاد پيوندخورده است، توسط «لاك من‏» و »لاووى‏» معرفى شده است (15) من بطور خلاصه تفسيرى از سومى رابيانى مى‏كنم.**

**انواع زيادى از واقع‏گرايى وجود دارد، واقع‏گرايى معمولى و واقع‏گرايى علمى، واقع‏گرايى ماوراى طبيعى، واقع‏گرايى وجود شناختى و معنى شناختى، واقع‏گرايى دستورى و توصيفى. اگر قرار باشد يك نفر يك واقع‏گرايى نمونه را توصيف كند، به نظر مى‏رسد چكيده تمامى عقايد اساسى او چنين باشد: جهان وجود دارد; جهان بصورت چند بعدى و پيچيده پى ريزى شده است; خصايص و مكانيزمهايى كه ساختارها را اداره مى‏كنند قابل كشف هستند; و هدف علم اين است كه سعى كند آنها را كشف كند. نظريه‏هاى علمى در واقع اشاره به عناصر، خصوصيت‏ها و ساز و كارهاى موجود دارد; نظريه‏ها تلاش مى‏كنند تا آنها را بيان كنند; نظريه‏ها ممكن است از جهت صحت و سقم، مورد داورى واقع شوند تا معلوم شود به چه ميزان با واقعيات مطابقت دارند.**

**واقع گراها تحليهاى نوظهور و با ارزشى از طبيعت مقولاتى چون ضرورت، توان علت و معلولى جوهر و عناصر كلى را ارائه مى‏دهند. مدلهاى متعددى از ماهيت توضيح علمى، تفسير نظريه‏ها و ماهيت‏حقيقت وجود دارد. بسيارى از فلاسفه علم (از واقع گرايان) مطالعه خود را بر علوم طبيعى متمركز كرده‏اند، چون بسيارى از مقولات فلسفى مربوط به آن ثابت مانده است، براى دانشمندان علوم اجتماعى شايد بهترين معرفى نوشته كريستوفر لويد تحت عنوان «توضيحى در تاريخ اجتماعى‏» است. (16) لويد در ابتدا واقع‏گرايى را با ديگر رويكردها در محدوده فلسفه مقايسه مى‏كند، سپس نشان مى‏دهد كه چگونه مى‏توان معضلاتى را كه بغرنج‏بودنشان براى سلف اثبات گراشان ثابت‏شده است، تحليل كرد او سپس به نفع رويكرد واقع گرا نسبت‏به موضوع رفتار بشرى و تحول نهادى در درون علوم اجتماعى بحث مى‏كند. كتاب او ضمن ارائه نوعى ارزيابى نقادانه، يك طرح اساسى براى تغيير و تحول و يك كتابشناسى كامل به همراه دارد.**

**به دو دليل دشوار است كه واقع‏گرايى در اقتصاد بكار رود:**

**اول اينكه، معرفى ادبيات ناآشنا و غامض واقع‏گرايى به اقتصاد دانان تلاش عظيمى مى‏طلبد. واقع‏گرايى همچون تفكر پوپرى به راحتى قابل دسترس نيست، صورت بندى‏هاى ساده‏اى براى تعيين حدود [علم و غير علم] ارائه نمى‏دهد و سريعا به يك مجموعه قواعد روش شناختى تبديل نمى‏شود. كار دشوارى كه توسط مكى در يك سرى مقالات شروع شده است، شمارى از موضوعات واقع گرايان را در اقتصاد معرفى مى‏كند. (17) به نظر من اين مجموعه از بهترين كارهايى است كه اخيرا در اين زمينه انجام شده است. و آن مشوق (و نويد بخش) ديگر مطالعات واقع گرايانه است. (18)**

**مانع دوم بسيار دشوارتر است. در اقتصاد يك نوع ديگر از ابزارگرايى به عنوان يك رويكرد از شناخت و هدف نظريه‏ها جا افتاده است. بخشى از تاثيرگذارى آن ناشى از مقاله مشهور «فريدمن‏» و بخشى ديگر ناشى از يكسرى نظريه‏ها است كه بر تحليلهاى استاندارد نئوكلاسيكى حاكم‏اند و بخشى هم ناشى از طبيعت كارهاى تجربى در اقتصاد است. اين يك مشكل براى واقع‏گرايى دارد. زيرا ابزارگرايى و واقع‏گرايى معمولا سازگار نيستند. (19) اگر قرار باشد انسان از واقع‏گرايى دفاع كند، بايستى تنش ياد شده حل و فصل شود.**

**من فكر مى‏كنم موضوع حل و فصل شود، و [در جاى ديگر] گفته‏ام كه تزهاى [و قضاياى] اصلى اقتصاد به همراه تفسير واقع گرايانه فرض شده‏اند و الگوها، تصور ابزار گرايانه دارند. مكى از طريق كاربرد عبارات نامانوس و در عين حال دقيق «واقع گرايانه‏» و «غير واقع گرايانه‏» (كه قابل تغيير هستند)، وارد شده است اقتصاد دانان مى‏توانند واقع گرا باشند، گر چه تفسيرهايى كه بكار مى‏گيرند از جهات مختلفى غير واقع گرايانه است. «مكى‏» اخيرا مسيرهاى غير واقع گرايانه را گسترش داده است. [مثلا] ساده سازى، اغراق، جداسازى، برآورد و تقريب، از اين موارد ذكر شده‏اند.**

**با توجه به امور ياد شده، وظايف سنگين كسانى كه اقتصاد را در راستاى واقع‏گرايى پيش مى‏برند، عبارت است از اينكه:**

**[اولا] تبيين كنند چه نوع عناصر، ساختارها و فرآيندهايى در اقتصاد وجود دارند،**

**[ثانيا]، توضيح دهند كه تئورى‏هاى غير واقعى ما چگونه آنها را تفسير مى‏كنند،**

**[ثالثا] نشان دهند كه مطالعات تجربى انجام شده (توسط اقتصاد دانان) با تجويزهاى وقع گرا، چگونه سازگار خواهد بود. موفقيت و يا عدم موفقيت اين تلاش‏ها، تعيين كننده موفقيت و يا عدم موفقيت كاربرد برنامه واقع گرا در علم اقتصاد است. (20)**

**ب - مبانى غير فلسفى**

**رشته‏هايى غير از فلسفه نيز براى كسانى كه مى‏خواهند كاركرد اقتصاد را بهتر درك كنند قابل دسترسى است. شايد روشن‏ترين آنها جامعه‏شناسى علم باشد. درك اينكه چرا كارهاى كمى در اين زمينه انجام شده است، مشكل است. البته كارهاى تكرارى و توصيف‏هاى نسبتا مضحكى انجام شده است. (21) يك نمونه جدى‏تر بررسى طرز فكرى است كه اخيرا توسط سه تن از محققان مطرح شده است. لذا [در هر حال] ترغيب به مطالعه بيشتر در زمينه جامعه‏شناسى علم اقتصاد وجود داشته است. و چارچوب‏هايى نيز براى چنين مطالعاتى معرفى شده است. (22) اما صاحب نظران جامعه‏شناسى اقتصاد انتظار بيشترى دارند.**

**در زمينه‏هاى ديگر فعاليت‏بيشترى وجود داشته است. كار نيمه تمام «دونالد مك لوسكى‏» پيرامون‏خطابى بودن مباحث اقتصادى از همه قابل توجه‏تر است. طرحهاى تاريخ منقول كه طى آن توسط «آرجو كلامر» در ارتباط با موضوعات مشخص و حرفه‏اى با پيش كسوتهاى اقتصاد گفتگو شده است، يك پيشرفت مهم ديگر محسوب مى‏شود.**

**آيا چنين رويكردهايى به عنوان جانشين تحقيقات فلسفى مرسوم محسوب مى‏شوند و يا مكمل آن هستند؟ من تاكيد مى‏كنم كه حداقل در حال حاضر سناريوى اخير قابل ترجيح به نظر مى‏رسد. مسلما در اين زمينه‏ها هنوز كارهاى بيشترى بايد صورت گيرد (و بدون صرف وقت نمى‏توان برجسته‏ترين كارها را مشخص كرد). اين ديدگاه حاميان ديگرى نيز دارد و اميد مى‏رود بر ادبيات مورد نظر تسلط يابد. (23)**

**پ - بنيانهاى ضد فلسفى**

**در عين حال، ديدگاه ديگرى وجود دارد كه منكر مثمر ثمر بودن نگرشهاى فلسفى (بخصوص معرفت‏شناختى) در درك بهتر كار علمى است. ورود اين نقطه نظر در ادبيات روش‏شناسى، بحثى عليه خود روش‏شناسى خواهد بود.**

**بحث مذكور در قالب مطالب مربوط به «مك لوسكى‏» قابل دستيابى است. ديدگاه وى از دو راه قابل بازخوانى است. يكى را تعبير ضعيف و ديگرى را تعبير قوى (از نقطه نظر وى) مى‏ناميم. تعبير ضعيف يك عنوان كثرت گرا است تا به اختلاف زبان و اشتراكات زبان‏ها توجه كند. اين آن موردى است كه در آخرين بخش [نوشته مذكور] به آن پرداخته است. تعبير قوى روش‏شناسى را به عنوان يك موضوع تحميلى و آمرانه، بى مقدار ساخته است و به جستجوى حقيقت‏بعنوان يك موضوع واهى حمله كرده است. اين تعبير [مورد نظر مك لوسكى] است كه بسيارى از صاحب نظران روش‏شناسى به آن ايراد دارند. (24)**

**ديدگاه [خاص و] ضد روش‏شناسى «مك لوسكى‏» در مقايسه با كار اخير «روى وينتراب‏» اهميت‏خود را تا حدودى از دست داده است، ديدگاه «وينتراب‏» تعبير ضعيف ندارد. وى مدتى طولانى از مبانى فلسفى «ايمره لاكاتوش‏» پيروى مى‏كرد اما اخيرا او تحت تاثير نظريه پرداز ادبى «استانلى فيش‏» قرار گرفته است. فيش يك مجادله كننده جدى و با ابهت است. ولى مهمتر اين است كه او يك صاحب نظر صادق است. او متذكر مى‏شود كه اگر نتايج منطقى ديدگاه او دنبال شود به حرفه‏هاى تخصصى مختلف پاسخ مى‏دهد. اما او همچنين بيان مى‏كند كه اين ديدگاه، هيچ نتيجه‏اى براى رشته بخصوصى ندارد. من حدس مى‏زنم كه نكته اخير نشانه اين است كه برنامه فيش اساسا يك نوع شكاكى است. در بيشتر موارد به نظر مى‏رسد كه ديدگاه وينتراب [كه دنباله رو فيش است] منجر به شك‏گرايى مى‏شود.**

**ممكن است پاسخ داده شود كه، شك‏گرايى نگرانى ندارد و تاكيد شود كه شك‏گرايى تماما بى جاذبه نيست. حتى براى اشخاص سنت‏شكن خيلى هم خوشايند بوده، رد آن بسيار دشوار است.**

**اينجا جاى تحليل در مورد شايستگى‏ها و نقايص شك‏گرايى نيست. اما به وضوح به نظر مى‏رسد كه بحث‏هاى نقادانه ضد معرفت‏شناسان براى روش شناسها اين را ضرورى ساخته است كه مشكل چنين تحليلهايى را در دستور كارشان قرار دهند. اين بخاطر اين است كه كارل پوپر تلاش مى‏كند تا شك‏گرايى‏اى را كه من اخيرا در بخش غير قابل توجيه فلسفى‏اش مطرح كرده‏ام، مورد توجه قرار دهد. اما هنوز پاسخ مناسب به مباحث‏شك‏گرايى داده نشده است.**

**بخش سوم - فروض، پيش‏بينى‏ها و موازين اخلاقى**

**اجازه دهيد اكنون سه زمينه را در محدوده روش‏شناسى اقتصاد كه مستعد بودنشان براى تحقيقات آشكار شده است، بررسى كنيم. [البته] زمينه‏هاى ديگرى نيز مى‏توان انتخاب كرد و در مورد آنها بحث‏بيشترى صورت داد [ابتدا به فرض عقلانيت اشاره مى‏كنيم]**

**الف - فرض عقلانيت**

**در مورد نقش فروض در اقتصاد نسبت‏به عناوين ديگر روش‏شناسى، بيشتر مطلب نوشته شده است. لذا در حال حاضر ادبيات مورد نظر نسبتا پيشرفته است. آنچه اكنون مورد نياز است، اين است كه تمام كارهايى كه تاكنون انجام گرفته است، تركيب شود. در حال حاضر بحث‏بر فرض عقلانيت متمركز است.**

**چرا برخى اقتصاد دانان فرض عقلانيت را، غير واقعى تلقى مى‏كنند در حاليكه ديگران آنرا دربرگيرنده نكاتى مى‏دانند كه در عبارت به ياد ماندنى «رابينس‏» وجود دارد «كه حضور عقلانيت در زندگى روزمره بگونه‏اى است كه گويى بديهى است‏». مشكل [اصلى] اين است كه تصور مى‏شود [تنها] يك فرض عقلانى وجود دارد.[اما] در واقع فروض عقلانيت زيادى وجود دارد. در اينجا سه تاى آنها مورد شناسايى واقع مى‏شود; توجه داشته باشيد كه در قالب نقد و بررسى هر يك از آنها، ادبيات زيادى بوجود آمده است.**

**نخستين [تصور از] فرض عقلانيت‏سازگارى در انتخاب است. در يك صورت بندى استاندارد اين متضمن سازگارى در انتخاب بر روى يك تابع ترجيحات مى‏باشد، كه به خوبى تعريف شده است. در مورد عقلانيت مربوط به خود انتخاب‏ها چيزى گفته نمى‏شود: [مثلا] يك شخص ممكن است‏حداكثر سازى را روى كالايى آنقدر زياد بعمل آورد كه [حتى] منجر به اضمحلال آن شود. مدعيان يك نتيجه تجربى ارائه مى‏دهند كه بطور نظام‏مند سازگارى را در مناطق مخاطره‏اى، نقض مى‏كند. توضيح‏هاى مختلف انتخاب در شرايط مخاطره، با اصل موضوع‏هاى استاندارد ارائه شده است. (25) مى‏توان بوسيله كاهش شرايط تابع ترجيحات موردنظر، از عدم تاييد آن ممانعت‏بعمل آورد. در اين صورت فرض [ياد شده] از هر نوع محتواى تجربى تهى مى‏گردد. اين راهى است كه توسط «ميزز» (26) در پيش گرفته شده است. او ادعا مى‏كند ترجيحات در فرآيند انتخاب آشكار مى‏شوند; ناسازگارى‏ها هميشه ناشى از تغيير در ترجيحات ذهنى است; تمام رفتار بشرى طبق تعريف، عقلانى مى‏باشد.**

**دوم تعريف فرض عقلانيت‏به عنوان يك رفتار مبتنى بر نفع شخصى مى‏باشد، كه نوعى خودخواهى است. با تعريف نفع طلبانه بودن تمامى رفتارها، مى‏توان تعريف فوق رانيز از هر نوع محتوى تهى كرد. اما اساسا اين بدين معنى است كه چيزهايى مثل نوع دوستى يا عرق ملى و عمومى كنار گذاشته شود. رفتار اخير ممكن است‏بوسيله برآورد توابع مطلوبيت وابسته به هم يا توابع فرا ترجيحات الگوسازى شود. اما همانطور كه «نورث‏» استدلال مى‏كند، اقتصاد دانان قادر نبوده‏اند الگويى را طراحى كنند كه به دقت توضيح دهد، چرا بعضى وقت‏ها كارگزاران نمى‏توانند بعنوان يك عنصر خود خواه عمل كنند. (27) يك كانديد توضيحى ممكن در اين مورد زيست‏شناسى اجتماعى است (هر چند اين موضوع مقدار زيادى بحث‏انگيز است).**

**تصور سوم فرض عقلانيت كه شديدا مورد نقد واقع شده است اين است كه كارگزاران نه تنها درباره ترجيحات خود بلكه نسبت‏به دامنه انتخاب‏هايى كه با آن مواجه‏اند، در مورد وضعيت‏حال و آينده جهان، و در مورد نيات و اهداف و رفتارهاى كارگزاران ديگر نيز اطلاع كامل دارند. «هايك‏» كه براى او مساله هماهنگى [تشريك مساعى] اجتماعى سؤال اساسى تمام علوم اجتماعى است، استدلال مى‏كندكه فرض آينده نگرى كامل، امكان عدم هماهنگى برنامه‏هاى كارگزاران را كنار مى‏گذارد. او يك صورت بندى ديگر را پيشنهاد مى‏كند كه در آن معلوماتى كه فرض مى‏شود كارگزاران دارند، در آن قرار دارد.**

**اين ايده كه «تنها يك فرض عقلانيت وجود دارد»، براى آن دسته از اقتصاد دانان نئوكلاسيك مفيد است كه اميدوارند فروض غير واقعى خود را براى نقادان و در كلاسهاى درس توجيه كنند. در مقام بحث انسان مى‏تواند در ميان تعاريف گوناگون [از عقلانيت] دور بزند (مثلا اگر شخصى از معناى خودخواهى عقلانيت گلايه داشت، به او جواب دادكه به معناى سازگارى است.) يا حتى مفهوم آنرا به پديده‏اى تهى از امور تجربى برگرداند. على رغم سادگى، سيستم طبقه بندى فوق ممكن است‏بطور اميدوارانه به روشن شدن برخى موضوعات كمك كند. [اما] وظيفه اصلى [قدرى] دشوارتر است.**

**آنچه مورد نياز است‏يك نظريه عمومى از خواستها، عقايد و رفتارهاى عقلانى مى‏باشد. در يك حالت ايده آل چنين نظريه عمومى قادر است هم تعاريف مختلف عقلانيت و هم منتقدين آنها را به يكديگر ملحق سازد. گام اول يك نمونه‏شناسى كامل از فروض چند گانه عقلانيت و استثنائات آنها است. همانطور كه «كاهنمن‏» و «تورسكى‏» نشان داده‏اند، استثنائات (هر وقت كه ممكن باشند) در قالب تئورى‏هاى اثباتى مدون مى‏شوند. (28) گام بعدى بررسى اين مطلب خواهد بود كه هر كدام از فروض و استثنائات، چگونه با الگوهاى متنوع رفتار انسانى جور در مى‏آيند. گام آخر ارتباط دادن چنين الگوهايى با نظريه‏هاى مربوط به واكنش‏هاى اجتماعى و اقتصادى خواهد بود.**

**ب - پيش بينى**

**به نظر مى‏رسد اقتصاد دانان مختلف وقتى از پيش‏بينى سخن مى‏گويند مثل عقلانيت منظور متفاوتى دارند. به همين سبب است كه برخى با «ميلتون فريدمن‏» كه عمده‏ترين مزيت او ارائه گزارش پيش بينانه‏اى اقتصاد نئوكلاسيك است، موافق هستند. در حاليكه برخى ديگر با «تونى لاوو سون‏» هم راى هستند كه مى‏گويد پيش‏بينى در اقتصاد غير ممكن است. يك ديدگاه بينابين نمايش جالب «مك لوسكى‏» است كه مى‏گويد خود اقتصاد نئوكلاسيك مى‏تواند توضيح دهدكه چرا اقتصاد دانان نمى‏توانند (بهتر از ديگران) پيش‏بينى كنند.**

**نمونه‏شناسى پيش‏بينى (مثل عقلانيت) شايد بهترين اقدام براى آغاز كار محسوب گردد. يك طرف طيف انواع پيش بين‏هاى مشروط (ثبات ساير چيزها) قرار دارد كه در قالب آن اقتصاد دانان بطور موفقيت‏آميزى، بر نسل نسل دانشجويان در دروس مقدماتى پيروز مى‏شوند. تاثيرات كنترل قيمت‏شايد بهترين، روشن‏ترين و پراستفاده‏ترين مثال است. (29) طرف ديگر طيف پيش‏بينى مثل اين است‏براى فروش كالاى بى ارزشى بدنبال انسان احمقى بگرديم كه آنرا خريدارى كند. بديهى است تحقيقات كاملتر مى‏تواند هم در تدوين انواع پيش‏بينى‏ها و هم شرايط تحقق آنها، روشنگرى بيشترى داشته باشد.**

**سؤالات بيشترى نيز در اين رابطه وجود دراد. يكى اين است كه طبيعت كارهاى تجربى كه در اقتصاد انجام مى‏گيرد چيست؟ [ديگر اينكه] اينها چگونه با الگوهاى مطالعات تجربى در فلسفه علم، مرتبط مى‏گردند؟ پيامدهاى روش شناختى روشهاى مختلف براى رفتار الگوهاى عدم اطمنيان چيست؟ تفاسير مختلف مبانى احتمال از چه اهميتى برخوردار است؟ با وجودى كه تعدادى از صاحب نظران اقتصاد سنجى (بويژه، اى.اى. ليمر و ديويد هندرى) با برخى ادبيات فلسفى و روش شناختى آشنايى دارند. براى آگاهى از قسمتهاى اصلى نياز به بررسى‏هاى بيشتر هست.**

**پ - اخلاق و اقتصاد**

**يك زمينه مساعد ديگر ارتباط بين اخلاق و اقتصاد است. سه زمينه تحقيق در اين مورد ذكر خواهد شد.**

**على رغم اينكه اقتصاد دانان در زمينه اخلاق ارجاعات فراوانى داده‏اند، اما معمولا در مورد آنچه موضوع ارجاع است آگاه نيستند. وضعيت كنونى توسعه نظريه‏هاى اخلاقى و ورا اخلاقى چيست؟ ورا اخلاقى از اين جهت ذكر مى‏شود كه مشكل قضاوت ادعاهاى اخلاقى بطور مستقيم شبيه با مشكل قضاوت ادعاهاى معرفتى و مربوط به دانش است (نكته‏اى كه بايستى به مذاق كسانى كه معرفت‏شناسى را به بحث اخلاقى تحويل مى‏نمايند، خوش نيايد). چه رويكردهايى براى مشكل قضاوت ادعاهاى اخلاقى صورت پذيرفته است و آيا هيچكدام از آنها اميد بخش به نظر مى‏رسند؟ با قبول علاقه‏مندى اقتصاد دانان به واقع‏گرايى، آيا رويكرد واقع گرايانه نسبت‏به اخلاق بايد بيشتر مورد توجه باشد؟ (30)**

**دومين سؤال كه ارزش بررسى دارد ارتباط بين نظريه‏هاى متنوع اخلاقى و نظريه اقتصادى است. كدام يك از نظريه‏هاى اخلاقى شالوده اقتصاد را تشكيل مى‏دهد؟ ارتباط آنها با دكترين‏هايى مثل ليبراليسم، پارتوييسم يا قرارداد گرايانه چيست؟ در اين زمينه كار قابل توجهى انجام شده است. «هاملين‏» يك خلاصه قابل دسترسى از ادبيات مربوطه ارائه داده است. و ارتباط بين نظريه‏هاى اخلاقى و نظريه‏هاى عقلانيت را نشان داده است (موضوعى كه در كار «سن‏» نيز مهم بوده است).**

**در پايان، نقش سيستم اخلاقى در كاركرد اقتصاد چيست؟ «ارنست گلنر» در يك تحقيق مى‏نويسد:**

**«سؤال درست اين نيست كه چرا اين تمدن يا آن تمدن بد است؟ بلكه سؤال اين است كه شرايطى كه حصول به يك نظم اجتماعى معقول را ممكن مى‏سازد چيست؟ اين شرايط بطور خيلى آشكار ثبات اقتصادى، ثبات سياسى و فضاى اخلاقى معينى را شامل مى‏شود» (31)**

**بديهى است كه وجود ديدگاه معين اخلاقى شرط لازم براى كاركرد شايسته يك نظام اقتصادى مى‏باشد. «داگلاس نورث‏» يك چارچوب براى تحليل اين موضوع ارائه كرده است. در چارچوب او يك سيستم اخلاقى ايجاد نهادها را از نظر قانونى توجيه مى‏كند. و هر اندازه كه اين امر بطور موفقيت‏آميزى انجام گيرد، هزينه‏هاى اجرايى كاسته مى‏شود و كارآيى بالا مى‏رود. از طرف ديگر، تخصص (و تقسيم كار) كه همراه رشد اقتصادى است فرصتهايى را براى اعمال سوارى مجانى و افزايش هزينه امور اخلاقى فراهم مى‏آورد. مهمترين همه اينها اين است كه هنوز هيچ نظريه‏اى وجود ندارد تا توضيح دهد چرا (و پيش‏بينى كند چه زمانى) كارگزاران بگونه سوارى مجانى عمل خواهند كرد و چه موقع چنين عمل نخواهند كرد. نورث نتيجه مى‏گيرد كه تدوين و تكامل چنين نظريه‏اى نه تنها براى اقتصاد دانان بلكه براى تمام دانشمندان علوم اجتماعى يك وظيفه اساسى است. به علاوه ايجاد و توسعه سيستم‏هاى اخلاقى بايستى مورد بحث قرار گيرند، بطوريكه [روشن شود] آيا سيستمهاى اقتصادى متفاوت باعث ايجاد معيارهاى اخلاقى مختلفى مى‏شوند يا نياز به معيار اخلاقى متفاوتى دارند. (32)**

**پى‏نوشتها:**

**1- بروس جى كالدول، (Bruce J. Caldwell) از صاحب نظران فعال در روش‏شناسى اقتصاد مى‏باشد و در عين حال از منتقدان نوشته‏هاى مربوطه بحساب مى‏آيد. شايد بتوان وى را طرفدار نوعى تكثرگرايى در اين زمينه قلمداد نمود. حتى برخى از متخصصان اين رشته وى را التقاطى مى‏نامند. به اين دليل كه كاربرد بسيارى از روشها را مجاز مى‏داند يا به عبارت ديگر روى روش خاصى تاكيد و اصرار ندارد.**

**2- عضو هيات علمى گروه اقتصاد دانشگاه مفيد.**

**3- دانشجوى كارشناسى ارشد دانشگاه مفيد.**

**4- توجه شود كه يك دهه از اين نگرش بدبينانه نسبت‏به روش‏شناسى اقتصاد گذشته است. و در حال حاضر علاقه و توجه بسيار جدى به اين مقوله وجود دارد. براى اطلاع بيشتر مى‏توان رجوع كرد به يداله دادگر «درآمدى بر تكامل متدولوژى اقتصاد» مجله برنامه و بودجه شماره 27، تيرماه 1377.**

**5- اواخر دهه 1960 و اوايل دهه 1970 انديشه‏هاى اثبات‏گرايى و پوپرى بر روش‏شناسى علوم سيطره قابل توجهى داشت. از آن به بعد انديشه‏هاى «الگوى برتر» كوهن، تفكر برنامه تحقيق «لاكتوش و بويژه تفكر «ضد روش‏» فاى رابند، با وسعت زيادى مطرح شدند. براى مطالعه بيشتر به منبع ذكر شده در پى نوشت قبل مراجعه شود.**

**6- البته جدال روشها، (Methodenstreit) ابتدا توسط منگر (1921-1840) و اشمولر (1917-1838) مطرح شد و اين زمينه‏اى قوى براى روش‏شناسى و معرفت‏شناسى محسوب مى‏شود.**

**7- توماس كارلايل (1881-1795) زمانى اقتصاد را، بخاطر دشوارى‏ها و مشكلات اجرايى آن در زندگى واقعى، «علم ملال آور» و بى فايده تلقى كرده بود.**

**8- مؤلف در اينجا خوانندگان را به نوشته‏هاى خود در سال 1982 و نوشته‏هاى «هندز» و «دى ماركى‏» ارجاع مى‏دهد.**

**9- اينكه مؤلف فروپاشى تقريبا نهايى انواع اثبات‏گرايى را فرض كرد، قدرى افراطى به نظر مى‏رسد. البته نگرش اثبات‏گرايى منطقى در حال حاضر بطور اساسى زير سؤال رفته است، اما برخى از نگرشهاى اثباتى (حداقل از ناحيه بسيارى از اقتصاد دانان) قابل دفاع مى‏باشد. براى اطلاع بيشتر مراجعه شود به ترجمه «ايدئولوژى و روش در علم اقتصاد» نشريه نامه مفيد شماره‏هاى 2 تا 5.**

**10- معمولا آن دسته از ديدگاههاى اقتصادى كه به نقادى در مورد جريان اصلى اقتصاد نئوكلاسيك مى‏پردازند، بدعت گزاران اقتصادى ناميده مى‏شوند. شايد بتوان ماركسيست‏ها، نهادگرايان، طرفداران مكتب تاريخى المان و حتى برخى از طرفداران مكتب اطريش را در زمره آنان جا داد. براى اطلاع بيشتر نسبت‏به آنان و همچنين ديدگاه ارتدكس اقتصادى، مراجعه شود به منبع ذكر شده در پى نوشت قبل.**

**11- به گفته برخى از صاحب نظران روش‏شناسى، بسيارى از اقتصاد دانان توجهى به روش شناسى رشته خود ندارند (نه اينكه عملا از آن استفاده نكنند).**

**12 ملاحظه مى‏شود برخى از اين بحث‏ها وارد مقوله معرفت‏شناسى شده است. به عبارت ديگر به عقيده ما اين امر مى‏رساند كه انجام نوعى خط كشى واقعى بين بحث‏هاى روش‏شناسى و معرفت‏شناسى دشوار مى‏باشد.**

**13- همانطور كه اشاره شد، كالدول در مورد سقوط اثبات‏گرايى خوش بينى زيادى دارد. لذا عبارت «زوال اثبات‏گرايى‏» را بكار مى‏برد.**

**14- اينكه ادبيات «روش‏شناسى انگليسى‏» اشاره شده است‏به نظر مى‏رسد در قبال نگرش‏هاى ديگر (از جمله نگرش روش‏شناسى فرانسوى و تا حدودى آلمانى) باشد. در ديدگاه روش‏شناسى فرانسوى بطور نمونه جهت‏گيرى عرفت‏شناختى و نظام سازى پررنگ‏تر ديده مى‏شود.**

**15- دى - دبليو هندز» از صاحب نظرانى است كه بويژه پيرامون روش‏شناسى ساختارگرايى تحقيق نسبتا جامعى به عمل آورده است. وى در سال 1985 مقاله‏اى تحت عنوان ديدگاه ساختارگرايى نظريه‏هاى اقتصادى منتشر ساخته است. در زمينه علم تفسير متون (هرمنوتيك) اخيرا توسط «آى لاك من‏» و «دى لاوى‏» مطالبى مطرح شده است. «لاوى‏» نوشته‏اى با عنوان «اقتصاد و هرمنوتيك‏» منتشر ساخته است. در روش‏شناسى تفسيرگرايى در واقع متون مربوطه را با توجه به تحولات جديد مورد تفسير و تاويل قرار مى‏دهند. بطور كلى هرمنوتيك به معناى نظريه و يا تجربه تفسير متون است.**

**16- پرفسور «سى، لويد» كتابى مفيد با عنوان «توضيحى در تاريخ اجتماعى‏» در سال 1986 به رشته تحرير درآورده است. وى بحث‏هاى جالبى در مورد واقع‏گرايى طرح كرده است.**

**17- يوسكالى مكى‏» از صاحب نظران و علاقه‏مندان اقتصادى و فلسفى است كه بويژه در پيوند ديدگاه فلسفى واقع‏گرايى با علم اقتصاد، بويژه در سالهاى 1989، 1990 و 1992 تحقيقات قابل ملاحظه‏اى انجام داده است.**

**18- اى - لاوسون‏»، در سالهاى 1989 و 1992 مقالاتى درباره واقع‏گرايى و اقتصاد (بويژه كاربرد آن در اقتصاد سنجى) نوشته است.**

**19- نگرش ابزارگرايى در اقتصاد بيشتر در ارتباط با انديشه «فريد من‏» مطرح مى‏باشد. بطور خلاصه در اين رابطه مى‏توان گفت كه فريد من براى فروض و نظريه در اقتصاد، نوعى نقش «ابزار»قايل است كه براى حصول به پيش‏بينى‏هاى**

**مناسب بكار مى‏روند. به همين خاطر است كه حتى فروض غير واقعى بيشتر در صورت منجر شدن به پيش‏بينى خوب، مورد توجه فريد من هستند [به مجله برنامه و بودجه شماره 27، منبع ذكر شده مراجعه شود].**

**20- مؤلف مجددا بجاى عبارت علم اقتصاد از عبارت علم ملال آور، بدفرجام و شوم، [dismal science] نام مى‏برد.**

**21- براى اطلاع كافى مى‏توان مراجعه كرد به**

**.1981 Leijeonhufvod A.information and coordination, oxford university press**

**22- تلاشهاى «كلندر»، «فرى‏»، «كلامر» و «كتس‏» در اين راستا مى‏باشد. مراجعه شود به:**

**journal of economic prespectives 1 fall1987. , Colanderd and klamer A. the making of an economist**

**23 مؤلف در اين رابطه خوانندگان را به نوشته‏هاى «لويد» و «مكى‏» ارجاع مى‏دهد [به پاورقى‏هاى پيشين رجوع شود].**

**24- همانطور كه قبلا نيز اشاره شد نگرش «مك لوسكى‏» قدرى افراطى و قابل خدشه است. البته طرح اين ديدگاه تحت عنوان «مبانى ضد فلسفى‏» قدرى محل تامل است. زيرا خود ضد روش بودن نيز در هر صورت از يك مبناى فلسفى خاص نشات مى‏گيرد.**

**25 براى كسب اطلاع بيشتر پيرامون فرض عقلانيت در شرايط مخاطره (ريسك) نويسنده درخواست مى‏كند كه خواننده‏ها به نوشته‏هاى «شوماخر» و «ماشينا» [دو تن از صاحب نظران و محققان درآن زمينه] مراجعه نمايند.**

**26- فون ميزز» يكى از صاحب نظران مشهور اقتصادى است كه به نظر ما، به نوعى تئورى‏گرايى افراطى عقيده دارد. جالب توجه است كه اگر يك تجربه‏اى با امور نظريه‏اى سازگار نباشد، وى تاكيد مى‏كند كه ممكن است اشكال از تجربه باشد. براى اطلاع بيشتر در مورد وى ر.ك: يداله دادگر، ترجمه ايدئولوژى و روش، نشريه نامه مفيد، شماره 2 تا 5.**

**27- بطور كلى كارگزار و ياعامل اقتصادى، (Economic agent) به هر فرد و يا بنگاهى اطلاق مى‏شود كه قدرت اتخاذ تصميم در مورد محصولات توليدى، سرمايه‏گذارى، قيمت‏ها و امثال آن را دارا مى‏باشد. معمولا عامل اقتصادى يا واحد اقتصادى، گروهى از افراد همانند خانوار، بنگاه، سنديكاى كارگرى يا مؤسسه دولتى است كه براى تحقق هدف اقتصادى معينى پيش مى‏روند.**

**28- براى مطالعه بيشتر مراجعه شود به:**

**.291-263 Kahneman. D. andTversuy. A. "prospect theory" Econometrica 47, (1979), pp**

**29- در دروس مقدماتى اقتصاد براى بررسى تاثير قيمت روى مقدار تقاضا شده فرض مى‏شود كه ساير چيزها (مثل درآمد و سليقه مصرف كننده، قيمت‏ساير كالاها و انتظارات خانوارها) ثابت هستند.**

**30- نويسنده به تلاش «برينك‏» در بررسى رابطه اخلاق و تفكر رئاليسم اشاره مى‏كند. براى اطلاع بيشتر مى‏توان مراجعه كرد به:**

**D. Brink, Moral realism and the foundations of ethics, cambridge university press 1989.**

**31) مراجعه شود به:**

**.38-34 رر ش‏چت،1980 F. Gellner, up from imperialism: review of david prye - jones new repulic**

**32- اصولا اين واقعيت كه تاثير و تاثر اقتصاد و اخلاق با ساير علوم اجتماعى توسط انديشمندان رشته‏هاى ياد شده پذيرفته شده، موضوعى اساسى است. بنظر ما توسعه و تكامل نظريه‏هايى كه ارتباط مذكور را تبيين كند، وظيفه علماى اخلاق و علماى دين نيز هست.**